بسمه تعالی

موضوع: قرائت حمد و سوره طبق اختلاف قرائات / قرائت/ صلوه

فهرست مطالب:

[مسئله 50: قرائت حمد و سوره طبق اختلاف قرائات 1](#_Toc124269746)

[مقام اول: مسئله احراز تواتر قرائات در زمان پیامبر 2](#_Toc124269747)

[مناقشه در اثبات تواتر القرائات 3](#_Toc124269748)

[بررسی روایات «القرآن نزل علی سبعۀ أحرف» 5](#_Toc124269749)

[فرمایش شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله در تبیین روایات 6](#_Toc124269750)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته مسئله 50 از مسائل قرائت عروه در مورد اختلاف قرائات و جواز خواندن آن ها در نماز مطرح و بررسی گردید. در این جلسه به بیان عدم اثبات تواتر القرائات در زمان پیامبر گرامی اسلام پرداخته می شود.

# مسئله 50: قرائت حمد و سوره طبق اختلاف قرائات

مرحوم سید یزدی می فرمایند:

« الأحوط القراءة بإحدى القراءات السبعة‌و إن كان الأقوى عدم وجوبها بل يكفي القراءة على النهج العربي و إن كانت مخالفة لهم في حركة بنية أو إعراب‌»[[1]](#footnote-1)

بحث در جواز یا عدم جواز قرائات سبعه یا عشره در نماز بود. در جلسه گذشته از اهمیت بحث صحبت شد و بحث در دو مقام شروع شد. مقام اول این است که بناء بر قول مشهور بین عامه و منسوب به مشهور بین امامیه که تواتر قرائات را قائلند، حکم واضح است، اما بحث در اصل تحقق تواتر قرائات و تحقق آن در زمان پیامبر است. اگر ثابت شود که قرآن بر قرائات مختلفه در زمان پیامبر نازل شده است، یا اگر هم نازل شده مثل متن نوشته ای بر قلب پیامبر نازل شده و پیامبر مختار بوده این متن را آنطور که می خواهد بخواند «ملک یوم الدین» یا «مالک یوم الدین»، چون در کتابت زمان قدیم یک جور نوشته می شدند. اگر این مطلب ثابت شود، کار آسان است.

مقام دوم این بود که بناء بر اینکه متن قرآن به لحاظ حرکات و حروف و سکنات یکی باشد، قرائت به یکی از قرائات سبعه یا عشره کافی است یا باید احتیاط شود؟

## مقام اول: مسئله احراز تواتر قرائات در زمان پیامبر

راجع به مقام اول، شواهدی ذکر شده بود بر اینکه قرآن نازل در زمان پیامبر واحده نبوده است، بلکه متعدد بوده است. این تعدد هم به لحاظ حرکات و سکنات است مثل «ملک» و «مالک» و هم به لحاظ حروف و کلمات است مثل «صراط الذین أنعمت» و «صراط من أنعمت علیهم» که در تفسیر قمی آمده است که به سند صحیح این قرائت دوم مطرح شده است، البته این کلام مبتنی بر این است که اصل کتاب تفسیر قمی مورد پذیرش واقع شود. متن آن چنین است:

«قَالَ وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَرَأَ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ قَالَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ النُّصَّابُ وَ الضَّالِّينَ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى‏»[[2]](#footnote-2)

علاوه بر روایات دیگری که رویت معروفه را تخطئه کرده اند مثل روایتی که در جلسه گذشته خوانده شد:

« قوله كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ‏ وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ قُرِئَتْ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع «خَيْرُ أُمَّةٍ» يَقْتُلُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع فَقَالَ الْقَارِئُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ نَزَلَتْ قَالَ نَزَلَتْ «كُنْتُمْ خَيْرَ أَئِمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» أَ لَا تَرَى مَدْحَ اللَّهِ لَهُمْ «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّه‏»[[3]](#footnote-3)

یا روایت دیگری که البته از نظر سندی ضعیف است:

« قُرِئَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ- رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ- وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً فَقَالَ قَدْ سَأَلُوا اللَّهَ عَظِيماً أَنْ يَجْعَلَهُمْ لِلْمُتَّقِينَ أَئِمَّةً! فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ هَذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ- «الَّذِينَ يَقُولُونَ- رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ- وَ اجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَاما»[[4]](#footnote-4)

یا روایتی که سند خوبی دارد:

« حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوقَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَوْماً فَقَالَ لِي يَا حَكَمُ هَلْ تَدْرِي مَا الْآيَةُ الَّتِي كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَعْرِفُ بِهَا صَاحِبَ قَتْلِهِ وَ يَعْلَمُ بِهَا الْأُمُورَ الْعِظَامَ الَّتِي كَانَ يُحَدِّثُ بِهَا النَّاسَ قَالَ الْحَكَمُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ وَقَفْتُ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَعْلَمُ بِذَلِكَ تِلْكَ الْأُمُورَ الْعِظَامَ قَالَ فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ لَا أَعْلَمُ بِهِ أَخْبِرْنِي بِهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ وَ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ فَقُلْتُ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مُحَدَّثاً قَالَ نَعَمْ وَ كُلُّ إِمَامٍ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ مُحَدَّثٌ»[[5]](#footnote-5)

در این روایت می گوید امام علیه السلام آیه را اینطور خوانده اند. در برخی از قرائات نیز حروف کم و زیاده شده اند. مثل «تجری تحتها الأنهار» که برخی از قراء «تجری من تحتها الأنهار» خوانده اند.

## مناقشه در اثبات تواتر القرائات

اشکالی که به قول به تواتر قرائات از طرف محقق خویی در کتاب البیان و دیگران مطرح شده است این است که اساسا تواتر قرائات از پیامبر اکرم امر موهونی است. یک وقت گفته می شود «نزل القرآن علی سبعۀ أحرف» که در منابع عامه و برخی منابع خاصه آمده است که بحث آن خواهد آمد، بحث دیگری است، اما تعبیر «تواتر القرائات» کلام موهونی است؛ چه اینکه خود قراء سبعه قرائت هایشان را به پیامبر اکرم نسبت نمی دادند. بلی، برخی از این قراء با واسطه شاگرد امیرالمومنین علیه السلام بوده اند ولی نسبت به پیامبر یا امیرالمومنین علیه السلام نمی داده اند که اینطور قرائت می کرده است. خودشان اینطور می خواندند. عاصم یک جور قرائت می کرد و نافع جور دیگری قرائت می کرد. علاوه بر اینکه خود قرائت قراء سبعه نیز متواتر نیست؛ عاصم دو شاگرد به نام حفض و شعبه دارد که همان ابوبکر بن عیاش است، نقل این دو هم از قرائت عاصم مختلف است و در زمان صاحب منهج الصالحین ایشان می فرماید مشهور در بلاد ما نقل شعبه از قرائت عاصم است. پس بین خود قراء سبعه نیز اختلاف در قرائات وجود دارد. یکی از روات عاصم ورش است، ولی روات دیگری نیز دارد. پس این هم متواتر نیست.

انصافا این اشکال، اشکال واردی است. اگر مقصود این است که متواتر است که ائمه این قرائت ها را امضاء کرده اند، فرض این است که عامه هم تعبیر به تواتر القرائات می کنند در حالی که آن ها کاری به ائمه ما نداشته اند. تواتر القرائات امر موهومی است، بحث اینکه «نزل القرآن علی سبعۀ أحرف» بحث دیگری است که مطرح خواهد شد، ولی تواتر القرائات امر موهومی است. خود قراء نیز به پیامبر نسبت نداده اند. احمد بن حنبل که قرائت کسایی و حمزۀ را قبول نداشت، هیچ کسی نمی گفت شما روایات متواتره از پیامبر را قبول نداری، هیچ کسی وی را متهم نمی کرد. تعبیر «القرآن نزل علی سبعۀ أحرف» ارتباطی به قراء سبعه ندارد که به زور حکومت ها قراء سبعه شده اند. بحث کنونی ما بحث تواتر قراء سبعه یا قراء عشره که برخی تعبیر کرده اند، این مطلب موهون است. ولی اینکه روایاتی در عامه و خاصه است که تعبیر «نزل القرآن علی سبعۀ أحرف» دارند، بررسی خواهد شد.

**سوال:** هیچ کدام از این قراء به پیامبر یا امیرالمومنین نسبت نداده اند؟

**جواب**: برخی از موارد گفته اند که عاصم به امیرالمومنین علیه السلام نسبت داده است، ولی بقیه اینطور نبوده اند. اصلا انتساب نمی داده اند. اینطور نمی گفته اند که «عن النبی أنه کان یقرأ کذا». حفص که راوی از عاصم است، عاصم مقرئ بوده است. جالب است که حفص را خود عامه نیز تضعیف کرده اند و گفته اند دروغگو است. کسی که دروغگو است، دیگر مورد اعتماد نیست، اینطور نیست که در سایر موارد دروغ بگوید و اینجا راستگو شود. در همین بحث حدیث و غیره او را دروغگو می دانستند. باز صد رحمت به حفص که فقط دروغگو بود. یکی از قراء کسایی است که که در احوالش نوشته اند: «کان یشرب الخمر و یفعل کذا».

**سوال**: اگر این قراء هیچ انتسابی به پیامبر اکرم نمی داده اند، چرا مجل رجوع مردم بوده اند؟

**جواب**: به همان دلیل که حکیم باشی های قدیم به دلیل اینکه کمی بیشتر از مردم اطلاعات داشتند، مردم به آن ها رجوع می کردند. این ها بالأخره مقرئ بوده اند. مردم هم به آن ها مراجعه می کرده اند. یا مثلا کسایی کسی بود که جمع آوری می کرد و از خودش نداشته، مردم هم به وی اعتماد می کردند و به وی مراجعه می کردند. اینکه قراء سبعه گفته می شود، خیال نکنید که خیلی هم بلد بودند، در اثر عوامل مختلفی این ها قراء سبعه شده اند، وگرنه با سایرین از قراء تفاوت چندانی نداشته اند. حکومت ها این ها را بزرگ می کردند و می شدند مثلا آقای کسایی! کاری هم نداشتند که او چه کاره بوده است. خود حکومت عثمانی مصحف حفص را از عاصم ترویج می کرد به خاطر اینکه ابوحنیفه قرائت عاصم را قبول داشت. مسلمان هایی که از مرکز حکومت عثمانی دور بودند و اموی بودند، قرائت ورش از نافع بین آن ها رایج شد، اکنون نیز در الجزایر و تونس همین قرائت ورش از نافع رایج است، حال اینکه چطور شد این قرائت را ترویج کردند؟ یک عواملی بود که حکومت ها به خاطر اهدافی ان شاءالله الهی ترویج می کردند.

**سوال:** اگر قراء اینطور تلاعب می کردند، پس اشکال شما به حضرت امام چه بود؟

**جواب**: امام می فرمودند که تنها مصحفی که در دنیای اسلام و کفر وجود دارد همین حفص از عاصم است و هیچ مصحف دیگری در کار نیست و نتوانسته مقدم بر این مصحف شود. این نکته را دارای اشکال می دانستیم، ولی اصل اینکه قراء تلاعب می کردند، بعید نیست. وقتی حفص متهم به کذب است، کسایی نیز شرب خمر می کرده است، به قول امام دکان داری در بحث قرائت قرآن نیز چه بسا می کرده است.

### بررسی روایات «القرآن نزل علی سبعۀ أحرف»

اما راجع به روایات «نزل القرآن علی سبعۀ أحرف» در میان عامه بخاری نقل می کند. روایت اولی که در کتب عامه است، روایت بخاری است:

« عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ‏] قَالَ: أَقْرَأَنِي جَبْرَئِيلُ عَلَى حَرْفٍ فَرَاجَعْتُهُ فَزَادَنِي، فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ وَ يَزِيدُنِي حَتَّى انْتَهَى عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ»[[6]](#footnote-6)

روایت دیگری از جامع الأصول و بخاری و مسلم و سنن ابی داود و سنن نسایی از خلیفه دوم نقل می کند:

« عن عمر يقول سمعت هشام ابن حكيم بن حزام يقرأ سورة الفرقان على غير ما أقرؤها و كان رسول اللّه «ص» اقرأنيها فكدت أن أعجل عليه ثم أمهلته حتى انصرف ثم كببته بردائه فجئت الى رسول اللّه «ص» فقلت يا رسول اللّه انى سمعت هذا يقرأ سورة الفرقان على غير ما أقرأتنيها فقال رسول اللّه «ص» ارسله يقرأ فقرأ القراءة التى سمعته يقرأ فقال هكذا انزلت ثم قال لى اقرأ فقرأت فقال هكذا انزلت ان هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ»[[7]](#footnote-7)

می گوید سوره فرقان که هشام می خواند غیر از چیزی است که پیامبر برای ما می خواند، به وی گفتم: چه کسی این سوره را برای تو قرائت کرده است؟ گفت پیامبر اکرم برای من قرائت کرده است. گفتم دروغ می گویید. یقه اش را گرفتم، بردم سمت پیامبر، پیامبر فرمودند رهایش کنید. اینچنین نازل شده است، سپس قرائت خود را خواندم، باز پیامبر فرمودند اینچنین نازل شده است. احتمالا اگر چند نفر دیگر نیز می خواندند پیامبر می فرمودند اینچنین نازل شده است.

این روایت در کتب عامه است و معروف نیز شده است که «القرآن نزل علی سبعۀ أحرف»، در کتب خاصه نیز وارد شده است. 1.در بصائر چنین نقل می کند:

« حَدَّثَنَا الْفَضْلُ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأَئِمَّةُ»[[8]](#footnote-8)

البته این تعبیر کلمه «تفسیر القرآن» را آورده است.

2.در خصال چنین است:

« حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَ أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ ثُمَّ قَالَ هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ»[[9]](#footnote-9)

3.روایت دیگر باز در خصال است:

« حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِي آتٍ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ»[[10]](#footnote-10)

### فرمایش شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله در تبیین روایات

مرحوم آیت الله حائری در تقریراتی که آیت الله آشتیانی نوشته اند، فرموده اند: با وجود این روایاتی که هم از خاصه و هم از عامه نقل شده است، نمی توان اصل صدور این روایات را از پیامبر انکار کرد، معلوم می شود که پیامبر اصل حدیث را فرموده اند، لکن باید توجیه دلالی کرد. توجیه ایشان چنین است که می گوید روایات عامه را کاری نداریم، «الرشد فی خلافهم»، این روایات خاصه نیز ظهوری ندارد در اینکه قرآن به قرائات مختلفه نازل شده است؛ توضیح اینکه:

 ظاهر صحیحه حماد این است که بطون قرآن را می گوید؛ چه اینکه شخص به امام علیه السلام اشکال کرده است که چرا احادیث شما اختلاف دارد؟ حضرت فرمودند که قرآن نیز به هفت حرف نازل شده است، سپس در ادامه حضرت مطلبی فرمودند که ظهور در این دارد که بطون قرآن هفت تا است و ما که مختلف صحبت می کنیم، مثل این است که قرآن یک آیه هم ظاهر دارد و هم بطون دارد که در برخی از روایات تعبیر «سبعۀ أبطن» نیز وارد شده است. سیاق این روایت نمی رساند که هر آیه ای هفت جور نازل شده باشد. مخصوصا اینکه قراء سبعه بعدا درست شده اند. آیت الله حائری می فرماید: روایت بیانگر این است که هفت بطن دارد. کلام ما اهل بیت نیز بطون دارد؛ لذا گاهی ظهور در مخالفت با حدیث دیگر دارد، ولی اگر بطن آن را دقت کنید مخالف با احادیث دیگر نیست.

راجع به روایت هاشمی نیز آیت الله حائری فرموده اند که روایت هاشمی توسعه ی بر امت را پیامبر خواسته اند، در حالی که اختلاف قرائات توسعه بر امت ندارد. این همه اصرار پیامبر بر اینکه بر امت توسعه بدهد، آیا با اختلاف قرائت محقق می شود؟! ارتباطی به اختلاف قرائات ندارد. اختلاف قرائات توسعه نیست. اینکه یک شخصی هم بتواند «مالک» و هم «ملک» بخواند، خیلی توسعه پیدا کرده است؟ همه می توانستند «مالک» بخوانند کار سختی هم نیست، توسعه اش به خاطر اختلاف لهجات بوده است. هر قومی لهجه خود را داشتند، به لحاظ این است که توسعه داده است. مثل اینکه به یک آذری زبان بگویند شعر حافظ را با لهجه شیرازی بخوان، سخت است که اینگونه بخواند. خداوند توسعه داده به این صورت که به قریشی گفته است با لهجه قریشی بخوانید به قبیله دیگر نیز جور دیگری اجازه داده است بخوانند. یعنی با لهجه خود بخوانند. خود قرآن نیز ممکن است بگوییم معنای «نزل علی سبعۀ أحرف» این است که دارای هفت لهجه عربی است. فقط لهجه قریشی نیست. اینطور نیست که قرآن نازل شود بر یک پیامبر أمی، با لهجه مخصوصی نازل شده باشد، هفت لهجه عربی در آن وجود دارد. این توسعه است. محقق حائری می فرماید توسعه بر امت به این مطلب است، صرف اختلاف قرائات توسعه نیست. اگر به یک لبنانی بگویند با لهجه عراقی باید صحبت کنید ضیق دارد برایش سخت است، بالأخره لهجه لبنانی دارای اماله است، خشنی لهجه عراقی را ندارد، این توسعه داده شده است که با لهجه های مختلف می توان قرآن را خواند، منحصر در لهجه قریش نیست.

البته کتاب الصلاۀ نیز آیت الله اراکی دارند که ظاهرا تقریرات درس حاج شیخ عبدالکریم است، در آنجا محقق حائری فرموده است: در غیر سوره حمد باید احتیاط کرد؛ زیرا شخص نمی داند که کدام قرائت قرائت اصلیه است. «اقرئوا کما یقرأ الناس» مصحف عثمان است که معروف است، مصحف های دیگر مراد نیست، ولی اینکه کیفیت قرائت چطور باشد، دلیلی نداریم، باید احتیاط کرد، لکن سوره حمد را که می دانیم اشکالی ندارد؛ زیرا مورد ابتلای مسلمین بوده است، پیامبر و حضرت امیر نماز جماعت می خواندند، اگر قرار بود فقط «مالک» گفته باشد معروف می شد و نقل می شد، معلوم می شود که به هر دو صورت خواندن آن بی اشکال است.

در جلسه بعد به بررسی این فرمایش می پردازیم و روایات معارض آن که «القرآن واحد نزل من واحد»[[11]](#footnote-11) را مطرح کرده اند بررسی می شوند.

1. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص655.](http://lib.eshia.ir/10028/1/655/%D9%85%D8%AE%D8%A7%D9%84%D9%81%DB%80) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، ج1، ص29.](http://lib.eshia.ir/12015/1/29/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%BA%D8%B6%D9%88%D8%A8) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، ج1، ص110.](http://lib.eshia.ir/12015/1/110/%D9%82%D9%88%D9%84%D9%87) [↑](#footnote-ref-3)
4. [تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، ج2، ص117.](http://lib.eshia.ir/12015/2/117/%D9%87%D8%A8) [↑](#footnote-ref-4)
5. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص320.](http://lib.eshia.ir/86650/1/320/%D8%A7%D9%84%D8%A8%DB%8C%D8%AA) [↑](#footnote-ref-5)
6. . صحیح البخاری، ج 6 ص 97. [↑](#footnote-ref-6)
7. . جامع الأصول 2- 477- 478 حديث 939. صحيح البخاريّ 9- 20- 21 كتاب فضائل القرآن، باب أنزل القرآن على سبعة أحرف‏. صحيح مسلم، كتاب الصلاة باب بيان أن القرآن أنزل على سبعة أحرف حديث 818. [↑](#footnote-ref-7)
8. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص196.](http://lib.eshia.ir/86650/1/196/%D8%AA%D9%81%D8%B3%DB%8C%D8%B1) [↑](#footnote-ref-8)
9. . الخصال، ج 2 ص 358. [↑](#footnote-ref-9)
10. . الخصال، ج 2 ص 358. [↑](#footnote-ref-10)
11. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص630.](http://lib.eshia.ir/11005/2/630/%D8%A7%D9%84%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86) « الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِي‏ءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ». [↑](#footnote-ref-11)